

تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.

خدمت کردن بجای ریاست

²⁰ آنگاه مادر دو پسر زیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.²¹ بدو گفت: چه خواهش‌داری؟ گفت: بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.²² عیسی در جواب گفت: نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسهای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟ بدو گفتند: می‌توانیم.²³ ایشان را گفت: البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.²⁴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.²⁵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: آگاه هستید که حکام امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلطند.²⁶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.²⁷ و هر که می‌خواهد در میان شما مقدم بُود، غلام شما باشد.

²⁸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.

شفای دو کور توسط عیسی

²⁹ و هنگامی که از آریحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند.³⁰ که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: خداوند، پسر داود، بر ما ترحم کن!³¹ و هر چند خلق ایشانرا نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند: خداوند، پسر داود، بر ما ترحم فرما!³² پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: چه می‌خواهید برای شما کنم؟³³ به وی گفتند: خداوند، اینکه چشمان ما باز گردد!³⁴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

کارگران تاکستان

¹ زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمَله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.² پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.³ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.⁴ ایشان را نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید و آنچه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند.⁵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.⁶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟ گفتندش، هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت، شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت.⁸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.⁹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.¹⁰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.¹¹ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،¹² گفتند که: این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟¹³ او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟¹⁴ حقّ خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم.¹⁵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟¹⁶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیاریند و برگزیدگان کم.

دومین پیشگویی دربارهٔ مرگ و قیام عیسی

¹⁷ و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: اینک، به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،¹⁹ و او را به امت‌ها خواهند سپرد